

استانی شدن انتخابات



چه اتفاقی برای انقلاب اسلامی رخ داده که زمینه اجتماعی کشور، به تصویب چنین طرحی اجازه امکان وقوع داده است؟ اساساً همین که چنین طرحی بدون اینکه راهپیمایی در اعتراض به آن برگزار شود یا خونی ریخته شود یا فریادی به آسمان رود، توسط نمایندگانی که خود را انقلابی هم می‌دانند مطرح شده، در صحن علنی مجلس شورای اسلامی هم به رأی گذاشته شود و در صلح و صفا رأی هم بیاورد، نشانه‌هایی از تغییرات عظیم در ارزش‌های جامعه ایران است. و خبر از استحاله تام آرمان‌های انقلاب اسلامی می‌دهد.

احمد کرمی نژاد 

طرح استانی شدن انتخابات مجلس که چندی پیش کلیات آن تصویب شد جای بحث و بررسی اجتماعی، سیاسی و عقیدتی فراوان دارد. این طرح و مفروضات مقدماتی و پیامدهای متأخرش یکسوی قضیه است، اما سوی مهم‌تر قضیه زمینه‌های اجتماعی موجود جامعه ایران است که تصویب چنین طرحی را اساساً «ممکن» می‌سازد. طرحی با چنین زاویه‌ای آشکارا بزرگ با اهداف انقلاب و اسلام ناب امام خمینی (ره).

فرض کنید مجلس طرحی را به صحن بیاورد که بی‌حجابی را قانونی کند. آیا با ذهنیت و مشرب فکری نمایندگان که خود را مسلمان می‌دانند، اصلاً چنین چیزی ممکن است؟ از ابتدای طرح این مسئله در رسانه‌ها و قبل از ارائه به مجلس چقدر با واکنش مواجه خواهد شد؟ موجی از اعتراض از منبرها، بیانیه‌ها، مصاحبه‌ها، تیترها، تجمعات، راهپیمایی‌ها و غیره به پا خواهد خاست. شاید کار به خشونت و ناآرامی اجتماعی هم بکشد. در آن صورت آیا حتی به رأی گذاشتن آن طرح اساساً ممکن خواهد بود؟ چه رسد به تصویب و اجرا. اینجا زمینه اجتماعی است که این مسئله را «ناممکن» می‌کند. گره کار دقیقاً در این است که چه اتفاقی برای انقلاب اسلامی رخ داده که زمینه اجتماعی کشور، به تصویب چنین طرحی اجازه امکان وقوع داده است؟ اساساً همین که چنین طرحی بدون اینکه راهپیمایی در اعتراض به آن برگزار شود یا خونی ریخته شود یا فریادی به آسمان رود، توسط نمایندگان که خود را انقلابی هم می‌دانند مطرح شده، در صحن علنی مجلس شورای اسلامی هم به رأی گذاشته شود و در صلح و صفا رأی هم بیاورد، نشانه‌هایی از تغییرات عظیم در ارزش‌های جامعه ایران است. و خبر از استحاله تام آرمان‌های انقلاب اسلامی می‌دهد.

جامعه‌شناسان می‌گویند یک جرم و امر ناپه‌نچار اگر بارها در جامعه رخ دهد، صورت آینده امر اخلاقی و مشروع خواهد بود. اینجا بین تصویب استانی شدن انتخابات و حذف رأی و نظر محرومان و «پیرامونی‌ها» به نفع بهره‌مندان و «مرکز نشینان» با تصویب قانونی شدن بی‌حجابی فقط تقدم و تأخر زمانی وجود دارد. اگر ۲۰ سال پیش قبح سرمایه‌سالاری و زراندوزی و تجمل‌گرایی شکسته شد، اتراف و مال‌اندوزی تقدیس شد، محرومان و حاشیه‌نشینان از «ولی‌نعمتان» تبدیل به «اقشار آسیب‌پذیر» شدند، «کمیته امدادی» از مدح تبدیل به فحش شد و اسلام سرمایه‌داران زالوصفت به تعبیر امام کم‌کم جای اسلام ناب و پابرهنگان را در گفتمان عمومی کشور گرفت، نتیجه‌اش تصویب استانی شدن انتخابات می‌شود، بی‌شک امروز که در شهرهای بزرگ کشور قبح بی‌حجابی شکسته شده و مکرراً رخ می‌دهد، در آینده‌ای نزدیک بی‌حجابی هم قانونی می‌شود. و هیچ حزب الهی هم به نظرش این قانون عجیب یا خلاف نمی‌آید.

اما امروز، مسئله، حجاب نیست. مسئله، گفتمان اسلام ناب خمینی است که آخرین علائم حیاتی‌اش نیز در حال از دست رفتن است. همین‌که چنین طرحی به نظر طراحانش «درست» بیاید و با تعاریفشان از انقلاب و ارزش‌های پذیرفته‌شده‌شان در تعارض نباشد و با اکثریت آراء در مجلس شورای اسلامی بعد از انقلاب هم تصویب شود و نه از منبری صدا خیزد و نه از خیل عظیم روزنامه و پایگاه اینترنتی و تشکل انقلابی! حرکتی، نشان از آن دارد که «نظام معرفتی و ارزشی» نیروهای «دوستدار» انقلاب به‌طور کامل استحاله شده و اثری از اسلام ناب باقی نمانده است. و همان‌که خمینی کبیر در ماه‌های آخر عمرش از آن هشدار می‌داد رخ داده. که: «حواستان را جمع کنید که نکند یک‌مرتبه متوجه شوید که انجمن حجتیه‌ای‌ها همه‌چیزتان را نابود کرده‌اند.» البته تفکر و نظام معرفتی و ارزشی حجتیه‌ای است که مهم است و امروزه بر مناسبات حتی «دوستداران» انقلاب حاکم شده. نه تشکیلاتشان. که تشکیلاتشان چند سال قبل از این سخن امام هم منحل شده بود.

در میان مدل‌های تصمیم‌سازی و خدمت‌رسانی و بهره‌مندی، اگر نظام ظالمانه مرکز-پیرامون استکبار جهانی و مستعمراتش را یک سر طیف بدانیم، که تمام تصمیم‌ها در مرکز گرفته می‌شود و طبعاً مرکز نشینان آمریکا و اروپا از بهره‌های آن تصمیمات منتفع می‌شوند و هزینه و بار این بهره‌های مستکبران بر دوش ملت‌های جهان سوم آسیا و آفریقا است، سر دیگر طیف مدل امام خمینی است که در آن محرومان و حاشیه‌نشینان ولی‌نعمتان جامعه‌اند که بار جهاد و شهادت و تولید و اقتصاد و کشاورزی و غیره عالم بر گرده آنان است و برای تحقق تشریک ایشان در تصمیم‌سازی و خدمت و بهره‌مندی، نهادهای انقلابی چون جهاد سازندگی، کمیته‌های انقلاب و نهاد انقلابی کمیته امداد امام خمینی و مانند آن شکل می‌گیرد که نیازهای بومی را تشخیص داده، برای آن‌ها تصمیم گرفته و اجرا می‌کردند؛ هر نظامی بین دو سر این طیف محقق شده از نسبت نقش مستضعفین و اغنیا قرار می‌گیرد.

قانون اخیر مجلس حرکتی آشکار و با قدم‌هایی بزرگ به سمت آن سر‌احاله‌ی تصمیمات و بهره‌ها به مرکز نشینان و اغنیا و نزدیک شدن به مدل استکباری است. با توجه به شرایط جمعیتی کشور و نسبت جمعیت مراکز استان به سایر مناطق استان‌ها، این طرح معنایی جز حذف یا بسیار کم‌رنگ کردن اراده و فهم و تشخیص طبقات روستایی و حاشیه‌نشین مولد به نفع مرکز نشینان صرفاً مصرف‌کننده نخواهد داشت. ایدئال و آرمان فعلاً غیر قابل اجرای مردم‌سالاری، شراکت تک‌تک مردم و تک‌تک سلیقه‌ها و فهم‌ها در تصمیمات است. و نقطه‌نهایی دیکتاتوری، حذف همه نظرات به نفع یک نظر و رأی. شاید نقطه‌انتهایی دیکتاتوری با ظاهر مردم‌سالارانه هم مخیر کردن مردم بین تنها دو گزینه باشد. مثلاً انتخابات مجلسی که سراسری است و دو حزب، دو لیست می‌دهند و

مردم همه‌ی کشور مجبور به انتخاب یکی از این دو لیست باشند. در آن صورت اراده و نظر مردم روستای عطیبه بخش شبانکاره شهرستان دشتستان استان بوشهر محال است به گوش نماینده‌ای برسد و تأثیری احتمالی در طرح یا تصویب مصوبه‌ای داشته باشد. در حرکت بین این دو سر حضور اراده مردمی، مصوبه اخیر مجلس پیشروی عجیبی به سمت نابرابری اشرافی و نخبگانی و مردم زدایی و دیکتاتوری با ظاهر مردم سالارانه دارد.

اگر توزیع جمعیتی کشور به مانند بعضی کشورها به نفع جمعیت روستایی بود می‌شد این طرح را مثبت و گامی برای جبران نابرابری شهری روستایی کشور دانست، اما اکنون که جمعیت روستایی کشور از ۲۸ درصد تجاوز نکرده و حتی با جمعیت فقط مراکز استان‌ها که نزدیک به ۴۰ درصد جمعیت کشور است نیز نمی‌تواند برابری کند، این طرح گامی برای حذف و به حاشیه رانی و کاهش هرچه بیشتر سهم حاشیه‌نشینان خواهد بود. و نابرابری و بی‌عدالتی را افزایش خواهد داد. به این باید اضافه کرد که در استان‌های پرجمعیت که به تبع، تعداد نماینده بیشتری نیز در مجلس دارند جمعیت مرکز استان بیش از نصف کل جمعیت استان است! و این یعنی حذف تام و تمام اراده طبقات دیگر جامعه در این استان‌ها.

این تصمیم مجلس بر پیش‌فرض‌هایی نظری اعتراف شده و اعتراف نشده‌ای استوار است و پیامدهایی دارد که خواهد آمد.

• پیش‌فرض‌های مفهومی این مصوبه:

اصلی‌ترین مفروض مصوبه اخیر این است که: «مردم شهرنشین و به‌ویژه شهرهای بزرگ به دلیل سروکار بیشتر با روزنامه‌ها و رسانه‌های الکترونیکی و آموزش و غیره از آگاهی سیاسی بیشتر نسبت به مردم روستاها و شهرهای کوچک برخوردارند و انتخاب ایشان آگاهانه‌تر و عقلانی‌تر است.» در نتیجه، هرچه ضریب رأی و اراده آنان را افزایش دهیم و از ضریب رأی اقشار فرودست بکاهیم، جامعه به سوی عقلانیت بیشتر در تصمیم‌سازی حرکت خواهد کرد. چیزی دقیقاً شبیه آنچه از اردوگاه کاندیدای شکست‌خورده و سپس فتنه افروز سال ۸۸ به گوش می‌رسید: تقسیم آراء یکسان مردم به آراء باکیفیت و بی‌کیفیت! و لزوم افزایش ضریب آراء باکیفیت. پیش‌فرضی که اساساً غلط است.

نظرگاه سیاسی اهالی شهرهای بزرگ به دو دلیل اتفاقاً مخدوش‌تر از روستاییان و اهالی شهرهای کوچک‌تر است. یکی سبک زندگی متفاوت و معرفت انضمامی برخاسته از آن است و دیگری تفاوت در بی‌پناهی و در معرض قرارگرفتنی در مقابل آماج حملات ویرانگر

ذهنی رسانه‌های کشتار فکری. یکی از اصلی‌ترین مؤلفه‌هایی که در واقعی و توهمی بودن دیدگاه سیاسی مؤثر است، ارتباط با «تولید» است. پرواضح است طبقاتی که مولد اقتصادی بوده و با مسائل «تولید» کشور بیشتر درگیرند، درک انضمامی و واقعی‌تری از مسائل، مشکلات و واقعیات کشور دارند، تا طبقاتی که دلال یا مصرف‌کننده‌ی صرف‌اند. کسی که مسئله‌اش آب و زمین است، منافعش اقتضاء می‌کند واقعی‌تر از کسی بیاندیشد که حقوق ثابتی دارد و محکش برای اقتصاد کشور قیمت گوشی Galaxy S6 است. که اگر وسعش برسد آن را تهیه کند وضع کشور را خوب می‌داند و اگر نتواند، بد. روایاتی هم در منابع اسلامی داریم که مؤید نقش «تولیدکننده» بودن با «فکر درست» است.

مسئله دیگر مسئله رسانه‌ها است. دیگر کمتر کسی در میان متفکران جهان به این اسطوره نمی‌خندد که «نقش رسانه‌ها تنویر افکار عمومی است.» کارکرد رسانه، تحریف در واقعیت برای افزایش قدرت حزب یا گفتمان سیاسی متبوعش و کاستن از قدرت رقبا و ضربه به آن‌ها است. رسانه‌ها به مانند سلاح‌هایی که ذهن افراد بی‌سلاح را نشانه رفته‌اند نقشی جز خدشه در ذهنیت و سازمان فکری و علائق مخاطبان‌شان ندارند. هرکس بیشتر در معرض رسانه‌های سیاسی قرار داشته باشد و بیشتر از آن‌ها تأثیر پذیرفته باشد، آگاهی و استقلال فکری مخدوش‌تری دارد. و به یک معنا شکار آن گفتمان‌ها و احزاب سیاسی شده و چون خواب‌زدگان، بی‌اراده به دنبال آنان به راه افتاده است.

اساساً کار ویژه رسانه‌ها به خط کردن لشکری از سمپات‌های چشم و گوش بسته با توهم آگاهی انتقادی و استقلال فکری است. همین است که جریان‌های سیاسی هم بیشترین هزینه‌های خود را خرج رسانه‌های (کشتار) جمعی‌شان می‌کنند. دام‌هایی برای به اسارت گرفتن اذهان و تهیه لشکر جمعی از این اسرا. در میان جمعیت‌های روستایی، شهرهای کوچک و شهرهای بزرگ، این افراد شهرهای بزرگ‌اند که به دلیل مواجهه کمترشان با واقعیات عینی و مستقیم، قابلیت بیشتری برای فریب خوردن و سمپاتی چشم و گوش بسته‌ی احزاب و جریان‌های سیاسی دارند. البته شاید هم طراحان این طرح به این مسئله آگاهی داشته و انگیزه‌شان از این طرح هم دقیقاً همین بوده باشد. رأی‌های سهل‌الوصول، صرفاً محصول بازی‌های رسانه‌ای و سیاسی و بدون انتظار و توقعات عینی و کار واقعی! چه از این برای یک سیاستمدار بهتر؟!

این دو عامل ذکر شده موجب می‌شود که رأی و دیدگاه سیاسی مردم دور از مرکز که هم نسبت مولد به مصرف‌کننده و دلال در آن‌ها بیشتر است و هم کمتر در تیربرد رسانه‌ها و آسیب‌های ناشی از آن‌ها، واقعی‌تر، درست‌تر و کمتر تحت تأثیر دعوای زرگری دو جناح کشور باشد. نگاهی به وضعیت معنادار توزیع جغرافیایی آراء در انتخابات ۸۸ هم گویای این واقعیت بود. کاندیدای مورد حمایت غرب که بعد از انتخابات دست به شورش و کودتای مخملی زد بیشترین نسبت آرائش را از صندوق‌های شهرهای بزرگ کسب کرده بود و این نسبت کم می‌شد تا به روستاها که می‌رسید به کمترین میزان خود می‌رسید. این نشان می‌داد که با حرکت از کلان‌شهرها به سمت روستاها، مردم از یکسو واقعی‌تر می‌اندیشند و از سوی دیگر کمتر در معرض پروپاگاندا و رسانه‌های واقع می‌شوند و فریب می‌خورند. در بعد از انتخابات هم تنها در شهرهای بزرگ شاهد اغتشاش و فریب خوردن جماعتی از طبقات مرفه غیر مولد توسط رسانه‌ها بودیم.

پیش‌فرض دیگری که پشتیبان و توجیه‌گر طرح و تصویب این مصوبه قرار داشت و حتی بعضی نمایندگان به آن اعتراف هم کردند این بود که اکنون، مردم مناطق حاشیه‌تر، قبیله‌ای رأی می‌دهند. و استانی کردن انتخابات مجلس از دعوای قومی و قبیله‌ای می‌کاهد. اما به این اشاره‌ای نکرده‌اند که اگر هم چنین باشد، جای آن را دعوای بسا بزرگ‌تر زرگری و سیاه‌بازی‌های پوچ سیاسی و جناحی می‌گیرد. هرچند این پیش‌فرض در اکثر موارد نادرست بوده و از همان پیش‌فرض قبلی نشأت می‌گیرد و استدلالی شبیه آنچه همسر آن فتنه‌گر گفت دارد، اما در صورت واقعیت داشتن هم باید گفت از قضا دعوای قومی و قبیله‌ای ریشه در منافع واقعی و عینی مردم آن مناطق دارد، نه مانند دعوای زرگری دو جناح اصلی کشور که علیرغم توافق رأی و شراکت در مسائل زیربنایی، در روبناها و مسائل فرعی با هم دعوا راه می‌اندازند. این دعوای با رسانه‌هایشان همه‌گیر کرده و آن را به عنوان دعوای واقعی بر سر مسائل اصلی جا می‌زنند. نسبت دادن دعوای قومی و رأی قبیله‌ای به مردم روستاها و شهرهای کوچک، از همان جنس توهین‌های استکباری مرکز به پیرامون است و نسبت چندان با واقعیت ندارد. رشد سیاسی مناطق روستایی به مراتب بیشتر از کلان‌شهرهای کشور است و این را تجربه‌های پس از انقلاب ثابت کرده است. در صورت پذیرفتن مدعای مدعیان نیز باید به ایشان متذکر شد دعوای قومی و منطقه‌ای، هم کوچک‌تر و کم‌هزینه‌تر از دعوای کارتل‌های سیاسی اقتصادی کشور است و هم واقعی‌تر و بر سر مسائل اصلی‌تر.

• پیامدهای اجرای این طرح:

اجرای این طرح از دو سو به طبقات دور از مرکز و ولی نعمتان انقلاب آسیب می‌رساند و از سهم ایشان می‌کاهد. شراکت در تصمیم؛ و پاسخگویی در اجرا. از یک سو نمایندگانی که با مسائل یک منطقه آشنایی کامل دارند و بین مردم آن منطقه موجه‌اند، چون توان مالی و تجربه سیاسی برای تبلیغات رقابت استانی ندارند از رقابت با رقبای سیاسی کار توانگر باز می‌مانند. اگر هم بتوانند موفق به ورود به رقابت شوند، از مسائل و واقعیات دیگر مناطق استان درک انضمامی و عینی ندارند و باید با کسب اطلاعات، درک صرفاً مفهومی خود را از نیازهای سایر مناطق شهری و روستایی گسترش داده، به اشراف اجمالی برسند. حتی اگر چنین هم کنند، در صورت تعارض منافع و نیازهای طبقاتی از مردم مناطق مختلف، ناگزیر خواهند بود برای کسب رأی، نیاز مناطق پرجمعیت‌تر شهری را مقدم بدانند و نیاز و نظر و فهم مناطق کم‌جمعیت را حد بزنند. در یک مثال خیلی ساده اگر در مناطق روستایی استان حمایت از کشاورزی و افزایش قیمت مثلاً گوجه‌فرنگی خواست و مطالبه مردم باشد و در مناطق شهری مصرف‌کننده، کاهش قیمت گوجه‌فرنگی یا مانند آن، واضح است نماینده‌ای رأی خواهد آورد که در برآوردن مطالبه دوم تلاش کند. هرچند آسیب دیدن کشاورزی در درازمدت به ضرر هردو قشر خواهد بود. این در سطح استانی بود. در سطح ملی هم ضریب نفوذ و سریان نگرش و علائق مردم طبقه متوسط مصرف‌گرای شهرهای بزرگ در تصمیمات ملی در زمینه‌های اقتصادی و بازرگانی، عمرانی، کشاورزی، سیاست خارجه و غیره بیشتر خواهد شد و نفوذ نگرش و علائق مردم تولیدکننده‌تر و انقلابی‌تر شهرهای کوچک و روستاها کم‌رنگ‌تر و چه بسا حذف.

نتیجه اینکه در اقتصاد، به‌جای تولید و صادرات، سیاست غالب به سمت واردات کالای خارجی خواهد رفت. چرا که در شهرهای بزرگ و مصرف‌کننده، دسترسی و قیمت خرید کالاهای خارجی، برای مردم مسئله‌ای مهم‌تر از تولید و صادرات و فروش و درآمد از کالای داخلی است. کشاورزی لطمه خواهد خورد، چون نماینده‌های کمتری به نمایندگی از مردمشان مسئله‌ی تولیدات کشاورزی خواهند داشت. اتفاقاً مسئله‌ی «مصرف» مواد غذایی ضریب بیشتری خواهد گرفت و واردات مواد غذایی هم افزایش خواهد یافت. نتیجه اینکه وابستگی به نفت بیشتر خواهد شد. در سیاست خارجی، استقلال ملی و مقاومت در مقابل زور که از علائق مردم رنج‌کشیده است کم‌رنگ‌تر شده و هضم شدن در مناسبات مرکز-پیرامون جهانی به‌جای آن تسریع خواهد شد. چرا که میل به

افزایش مناسبات با غرب و تبدیل شدن به شهروندی سربراه نظام سلطه، در میان طبقات کلان شهرها و شهرهای بزرگ، بیش از روستاها و شهرهای کوچک است. و الخ.

از سوی دیگر در مقام پاسخگویی نیز نمایندگان طبیعتاً به مناطقی بیشتر پاسخگو خواهند بود که رأی بیشتر از آنجا گرفته‌اند. اینجا، روستاها و مناطق کم جمعیت از پاسخگویی مسئولان نیز بیش از پیش محروم خواهند شد.

در نهایت جمعاً اجرا این طرح، محرومان مناطق حاشیه‌ای را به طور کامل از صحنه سیاسی کشور حذف خواهد کرد. همان‌ها که امام خمینی «ولی نعمت» انقلابشان می‌دانست و همه را به خدمت ایشان امر می‌کرد. به جای ایشان هم اربابان زر و زور و سیاست بیش از پیش، تعیین کنندگان اصلی خواهند شد و اراده اربابان احزاب توانگر و ویژه خوار سیاسی و اقتصادی به جای اراده محرومان و مستضعفان تعیین کننده آینده سرنوشت انقلاب خمینی خواهد شد.

از آنجاکه اراده جدی برای مخالفت و لغو این مصوبه از سوی نهادهای قانونی و مردمی کشور دیده نمی‌شود، باید ناچار به استقبال دوران تازه جمهوری اسلامی رفت و با صدای بلند فریاد زد: سلام بر جمهوری اشرافی آمریکایی!